

از اقصی بلاد هند و بنگاله و اطراف تا دوسه ماه راه مردم شد رجال کنند
که دوسه روز قبل از ان عید در انجا رسند و تیب ابنوبی و طرفه از وحای
شود بقدر سه چهار لک آدمی جمع ایندنی است بغایت بزرگ که به شکله
هیب و هولنگ ساخته اند و بجهت آن تختی در نهایت وسعت که طول و
عرض آن تخمین صد ذریع شاہی و دو طبقه و س طبقه بنا نهاده اند از تقاع
آن نیز همین نسبت است و در زیر آن پانصد پایه عراده و زیاده نصب کنند
و بر آن ناریمان های قوی بجهت کشیدن بندند و قبل از عید آن منم رازنگ
و روغن عظیم آرایش کنند و رخوت فاخره و اسباب طلا و نقره بر آن
رت انقار بندند که از حوصله قیاس بیرون است روز عید بت را با سله
غرفات آن تخت ایستاده دارند و بر ائمه و علما بقدر پانصد شخص
در حواله ان بجهت خدمات مثل باد زدن و کرد از چهره فرو بستن بر غرفات
آن تخت جایجا سوارند و پنجم ار ادم و زیاده رینما ہنار ابرو و شش گیرند و انرا
کشند تا براہ افتد گویند بیدن خال خود رود و پیشاپیش سازندہ در قضا
از رجال و نساء و انمقدار است کہ بشمار نیابند و از ان بجانہ تا بجائے کہ سرود
یکیل راه است براہ کہ افتاد مرتاضین و از دنیا گذرندگان کہ ہر سالہ
جسی کثیر ہر سہ ہستی شرف بر سر تا جی از ریحان و بر بدن و رخوت -

و بخت صندل و عطر بسیاری مالیده پان خورد و ببرد و بپاشت آینه
 و مردم را کلمات فصیح امیر مثل بر بقدری دنیا گویند جمعی که بکشیدن مشغولند
 به بدین بقوت کشند بعضی خود را بخر بپاک کنند و بر سر راه آن افتند و
 زنده برگردد گاه خواهند و بهر حال آن رت برایشان گذرد از صدمه آن و
 گدشتن پایبندی بدن از کله و سایر اعضا مانند خاکشی خورد و در زمین
 فرود بر همه اجساد مضمحل شده را برارند و آتش زنند و بکنار رود خانه خاکستری
 که از ایشان مانده است بر باد دهند از جمعی معتبرین شنیدم که سه
 سال قبل ازین میرزا صالح نامی اصفهانی که مردی ابله غریب بوده وارد این
 دیار شده روزی که این معرکه بود او نیز تماشا میکرد و پایبانی آن رت به کل
 فرود افتند که هر چه میکشید بر نمی آمدند بر همه و عباد بتضرع و زاری رویان
 بت ایستاده بودند در مثل اینوا صنع گویند صنم رنجیده است و نسینخواه
 که بیاید و مردم دیگر نیز به تبعیت بر همینان عجز ناله میکردند که بر او افتد
 میرزای مذکور آمد به پاسه بان تحت زد و گفت روان شو بکرم صالح
 کشندگان که بقوت میکشیدند بر او افتاد بر همه و هندوان بمشاید
 اینجارق عادت بدست و پای او افتاده افتد رو سے سب از نجاک پا
 او مالیدند که نزدیک بان شد که در زیر دست و پا مضمحل کرد و او که این

اساس را دید گفت من از مدتها بد حالت جمعی از جنیان که در فرمان نهند هندو
 شده بود بت پرستم و از خوف مسلمانان در زسایشان بستم اورا تصدیق
 نموده به بت خانه بزرگ بروند و اسباب تحمل و صنایع و عقا و افتد را بکنند
 که هیچ امیرے را میر نمود و تا بود زمار بست بت پرستید و حکایات بیپوده
 بسیار از او در السنه و افواه است و با ناخره بصالح رام مشهور گردیدم
 یعنی پروردگار است دختر این بکنز همخوانی او معین بودند بعد از آنکه با او
 همفرایش شده بودند دیگران یتما بعقد خود خود در می آوردند اولاد او هندو و
 ملک برهنان و با اولاد صالح رام مشهورند و تا حال بعزت می باشند
 دیگر از ایجاد عید و یوبه است که در زمستان شود قبل از آن خانه را
 از بیرون و اندرون گچ سفید کنند و جاروب دهند و پاکیزه نگاه دارند و با انواع
 نقوش بدیع ترتیب نشسته آلات از چهل چراغ او نیز و مجلسی و فانوسهای تکلف
 زینت دهند و روشنی بی اندازه نمایند و در پشت با همایم چرخان کنند
 پیوسته در تمام شب صحیح اماکن خانه جایجا عود و عیر بخور نمایند و سازند
 در قصده هر قدر که هر کس را میر شود برقص و خوانند گے داد مردم بگانه
 و ایشان نیز دسته دسته بخانه نشان بفرج روند و در آن شب با هم قرار باز
 شجره دیوانه بسیار می در اطا قها گذاشته اند و گویند در این شب طعمی که

دیوانه

لچکی که یکی از اوتار است بفرج آید و بخانهها کرد و میوه خورد و بهر خانه که پاکیزه
 تر و روشنی آن بیشتر و سازنده و هفتشده در آن بهتر و زیادتر است بماند
 و از ماندن او دولت عظیم و سرمایه خطیر نصیب صاحب خانه کرد و این
 اعیاد وی که ذکرشان گذشت خاصه بمنو و مسلمانان با ایشان نزدیک
 نیند و بکراعیادی اند که مسلمانان شریک میشوند و رسوم آنها را بعمل آورند
 از آن جمله است و سیره بر وزن کبیره که در روز انقطاع باران سران و فرمان
 دهان جمع آرایند و شیطان کشند و سپاهیان تنهیه اسباب حرب و زین
 و یراق و درستی سیاق سفر بردارند و بهر جا که فرمان در رسد روند و جماعت
 مرسته بر خود لازم دانند که در اثر و زیکی و توان از قری و دییات دشمن را
 عارت کنند و بان تقال آمد کار را نمایند و اگر دشمن دشمن نداشته باشد
 رعایای خود را عارت نمایند در موسم باران خشک متعذر و بجزیب منود
 چهار ماه باران اشهر حرم اند که در حالت ضرورت و در آن روز هر یک از روستا
 و حکام لشکریان سله و انعام و ضلعت و اسپ بخشد و همه را نوازش نمایند
 دیگر سنت است که قبل از نوروز سلطانی بیگانه شود و بزرگان مجالس خود را
 بزرگ زرد آرایند و عامه خلایق از سرتاپا زرد پوشند و بیکدیگر تهنیت
 دهند و بکراعیاد بزرگ هولی است بر وزن خولی که مطابق با نوروز

سنت

هولی

سلطانی و این عمید گیاه است و دارو زینت کنند و رخت سفید فخر پوشند
 در باغات و خانه های یکدیگر زنان و مردان جمع شوند و در اشکران در هر حال
 و بسیار دارند شراب پیازی خورند و بیکدیگر عیب پاشند و زنک بپیر را سنج کنند
 تا سرور و مکی بگری فام گردد و آلتی دارند که آنرا بیج کاری گویند که هرگاه
 در آن عیب یا آب یا چیزی دیگر بپاشند و بچند پرده در آنت بقدر ده بیت
 زرع فاصله رود و در کوچ و بازار ما عوام و روستاهاست و بدوشن است
 اندیز کس که بر خوردن از آن آلت باو عیب پاشند از هر فرقه که شخص باشد آن زنک
 سنج را بر سر و رو او ریزند و در آن ایام حکم مرفع گردد و غریب فضیلتی شود
 شدیم در سر کار آصف الدوله سجده هزار از آن بچکاری از طلا و نقره بود
 که در آن روز بازی میکرد و دیگر اعیان و خرد در این فرقه بسیار که ذکر آنها
 موجب اطاعت بعلت امنیت و وسعت هر روز را بسیار عیب کنند و خوش
 نمایند و از عادات شاید قاطع نبود است سستی شدن زنان با شوهران
 یعنی سوختن زنان عقیقه در زندگی خود را بخوی که مولانا نوعی در سوز و کداز
 خود بگوشم آورده است و غمشان این است که هر زنیکه خود را با شوهر سوزاند
 و در شوهرش هر دو در مرتبه دوم بجد رایان حلول کنند و باز همین شوهر او را
 بشد و این از واجبات نیست در سوختن و نسختن مختار است و چنانست

بهر شدن زنان

و چنانست که بعد از مردن شوهر میت را بردارند و بخارج شهر بجا میسند که بجهت
 سوختن جن است و همه بسیاری از خود و صندوق دانتوس خرم کرده اند
 برند و بر سر و آن چوبها گذارند زن باین نیت غسل کند در خوت فاخره پوشد
 و آرایش نماید بخوبی که بجهت زفاف خود را آید بر همه باستماع این خبر جمیع شوند
 و او را موعظه نمایند و با او گویند که در بر آمدن از خانه خود باین قصد با جز خود رسیده
 و عفت تو بر همه ظاهر شد بهتر این است که ازین اراده باز آسے و خانه
 خود روزه اگر قبول کرد او را خانه برند و در سر بر او میسند و اگر متقاعد
 نشود بجا که درین خبر گفتند او کس نزد آن زن فرستند و منع او سے
 بسیاری کند و اگر از اعظم است یکی از فرزندان یا امرای عظام را منع
 او فرستند و از آن بزرگتر را خود رود و اگر شنید خانه برگردانند و اگر اصرار نمود
 اجازت دهند آن زمان بر همه بران میت و آن زن و آن چوبی که بجهت سوختن
 خرم است لفظ و کبریت بسیاری زیزند و آن زن بشنیدن اجازت از جا
 جهد و بان خورد و دوران همهها که میت گذاشته است طواف کند و زمان
 دیگر را که ایستاده اند و کمال او گریانند و لداری دهد و تسلیم نماید و از سجده
 دنیا باز گوید و آنچه از میوه و غیره با خود دارد در بین طواف بانها اندازد
 مردم مذکور و انانث از او طلب دعا و قضای حوائجی که دارند نکنند و گویند

دعای او در وقت باجابت رسد و آنچه بپرسد بدستیار بر دارند و بکهندند
 بعد ازین کار نامه سوی آسمان بلند کند و بجانب شوهر دیده اشکبار بشید
 و از حاضران رخصت گیرد و بر بالای آن سیمها براید و شوهر را در بغل کرد
 و رو بر او دهند و بخوابد عمل موت در آن خرمن سیمه ز سه چهار جانش
 افزونند که بگردد و در حال سوختن نیز تا در زبان او نطق باقی است
 باشوهر کلمات راز و نیاز و بجزار کلمات نصیحت آمیز گوید تا آتش بر آن لب
 و دمان مهر خوشی زند و در ابتدای که آتش زبانه میکشد و دست مرتبه بقدر
 بگریز از زمین بلند شود و پیغند و شوهر را همچنان تنگ در بغل دارد که خارج
 از آتش نشود و بعضی را از این خوف باشوهر زنجیر کنند و بندرت اتفاق
 افتد که از صدمه آتش هول آن بگیرند و آتش بر آید چنین کسی از هر فرقه
 باشد از آنها خارج شود و دیگر احدی او را نجان خود راه ندید و روی او را
 زیند او در سنگ کناسان داخل شود و با آن فرقه بقیه عمر را گذراند و با
 رایان علی قدر مراد بهم گنجی کشیز از مرد و زن خود را سوزانند هر چه در مرتبه بزرگتر
 سوختگان از شبیه عمل و فعله او با آتش روند با این شکیه بار دیگر که آیند باز
 باین راه باشند و بخد مائیکه دارند باقی بمانند و غریب کامه بر باشد و
 گاه باشد که بقدر پانصد کس و زیاده از مردان و زنان پری سپیکر خود را

خود را فاسازند از چهار طرف آتش هجوم آورند و مردانه وار در آن کج
 در آنداری دل سوخته کارها و حکم تعقیده را اثرهاست و اگر زنی خود را
 با شوهر سوخت شوهری دیگر بر او حرام است و همچنان بیوه ماند تا در گذرد
 عجیب است که اگر در طفولیت دختر را با پسری نامزد کردند و آن طفل را اجل در برید
 آن دختر شوهر دیگر کند و تمام عمر شوهر بسزد و این حالت بمسلمانان آید یار
 نیز سرایت کرده است که بعد از شوهر اولی دیگر شوهری را بگیرند و بیوه نشینند
 اگر چه شیرینی خورده باشند یا در وقت ولادت و طفل مرد و در ابراهیم نامزد
 کرده باشد و آن طفل نامسرده بمیرد دختر را مادر و پدر شوهری دیگر نمیدهند
 و گویند همان نصیب او بود که رفت و اگر زنی بدرت این کار را کند
 مدت العمر مطعون خلایق باشد و بدوشوهری انگشت نما کرد کسی با او
 نشیند و در مجالس راه نیابد و با او چیز نخورند و از صحبت و مجالست با او
 بغایت احتراز کنند و از عاداتی که مسلمانان از منور گرفته یکی نیز این است
 که دو کس در یک طرف با هم طعام نخورند و او مانده طعام و سؤرا بغایت کرده
 دارند و در مجالس ضیافات بجهت هر کس طعام علیحده است و زمان بیض
 سونهاوندان از سیاه کنند و از محنت شمارند و دندان سفید را مکرر
 دارند و کتیت و سلام مسلمانان بیکدیگر بطور بند دانست که دست بر

نهند و اندکی خم شوند و دیگر زبان چغری نکوبند و با اعانم دست بر سر گذاشته
 انقدر خم شوند که بگورنش رسد و کوبند این طرز سلام بانزیرکان و سلاطین از
 قوانین چغری است که از سلاطین مغول در انجملک رواج یافته است هم
 نبود و مسلمانان ایندیاری و با کلیسیا نیز سرایت کرده است که در اعیان و ایام
 متبرکه که یا اوقات خوشوقتی مثل اسکا از بیماری شفایا بدید یا دشمنی را مقهور نمایند
 کوچکان که نزد بزرگان روند چغری نقد با خود برند و بدست راست گرفته
 ز فاور و ندا و دست دراز کند و انرا بر دوار و از کبر و پیه که سپاس و ادانی دهند تا
 بزرا شرفی و زیاده که امر و اعیان گذرانند و اختصاصی بر وسایف و فرائض نمایان
 ندارد هر کوچک نسبت به بزرگی که دارد این کار را کند و تا پانصد هزار رومیه
 دیده ام که یک کس نذر داده است و این وقتی است که روسا بخانه یکی از
 امرای معتبر روند و بنود بنگاله دهند و رسم است که هرگاه بیماری از ایشان
 مختصر شود او را بکنار رودخانه گنک برند و از آن آب بخلق او درزند تا مایل
 شود و آن رودخانه ایست که منع آنجبال کابل و قندهار است و در راه
 آبهای بسیاری در آن آمیزند و عظیم رود میشود آب عذب خوشکوار است
 است و در ایام باران انقدر طغیانی کند که بیکران گردد و در از آن عبور میکردم
 با دما بود و ناخدا با دبان مارا کشیده بود و چهار ساعت بجوی بان گذارم

نذر دادن

حالت مختصر
در چغری

کنار رسیدیم انگلیسیه شبهای کوچک بشکل چهار در کلکتہ سازندہ تکلف
 تمام بینه مانند چهار و آنرا بجزه بر وزن صحره و پیش بر وزن و پس
 گویند تمام نقش نقوش بدیع و آئینه بندی است بر آنها سوار شوند و
 در موسم باران بسفر روند یا بسبب هوا و سه ماه بر آنها مانند روزن راه
 روند و شبها بکناره بندند و خالی از تکلفی نیست خوف غرق در آن
 کت و از آن آب بر آید با قطار بند بجهت بند و با بطریق تبرک و تحفه و نشند
 و تا مستقط و کشیر رود و اگر بیماری را که مختصر بود و بکنار آن رود خانه آورند
 و علت تاخیر در اهل نمرود و شفا یافت او نیز از سلسله خود خارج شود و در ^{زمره}
 کتسان رود حتی زن و فرزندان او دیگر او را نه بینند و گویند کتکان یعنی آن ^{خانه}
 که بجای معبود است او را قبول نکرد و او از بدکاران است و بعضی از ^{صحن} قرآنی
 سنگهای کران بر هر دو پاها بندند و خود را در آن غرق کنند
 و قیل که جانور معروفی است و بجز در این دیار و مملکت جسته و زنگبار بجایی
 دیگر نرسد او را رام نمایند و بران بکشند و سوار شوند و در جسته ^{چنان}
 وحشی است طریقه رام کردن و صید آنرا ندانند و آن جانور که بغایت
 ذی شعور است فیلها با آن از زبانی مخصوص است که بان زبان هر چه بگویند
 بشود و اطاعت نماید و همیشه و جنگها نرود ماده با هم سمع شوند و توالت ^{بجا}

و هرگاه آنها را امید کنند و بشهرت او را آرند هر قدر جوان باشند دیگر با هم جمع
 نشوند و اینست که بعضی مورخین نگاشته اند که آواز آن بقدر او از طفل هشت
 نه ساله و از خرطوم او از آن برآید و خرطوم آن مصمت است نه مجوف و
 عمر آن از چهار صد سال بگذرد و همه بیرون و از عدم اطلاع نشان بوده است
 جانور است عظیم حشره و خافتی غریب دارد و قریب بآنست که کردن بان عظمت
 حشره نیست و خرطوم ندارد و شاخ بقدر یک زرع از وسط سر آن برآید و راست
 بالارود و بقدر دو زرع شاهی گویند شیر و فیل را بان شاخ ملامت کند و آنکه
 در باره آن نیز گویند که بگوشش قبل از ولادت سراز شکم مادر برآرد و
 بان چرا کند و بعد از دو سال برآید و بگریز و غلط است مثل سایر حیوانات
 زاید و پرورش کند پوست آن از پوست فیل برتسخت تر و چین بسیار
 دارد که از بدن آن جدا گانه معلوم میشود و در شکم هر دو این جانور بسیار
 بیشتر از جانمای دیگر است و کاف فارسی برون نیز و از زیر باد آید
 و از یک طرف بجا نگیرد مگر من اعمال سنگال که در آن سفید پارچه و علفی بچسبند
 اتصال دارد و از طرفی دیگر با راضی چین منتهی شود و راجه آن سر قلابه احمد
 در سیار و خود را مالک روز زمین داند و چیزی از خبری بطریق پیشکش
 پادشاه چین بد مردم انجا بزرگ میانه سفیدی و سیاهی و کوچک چشم مشابه

احوال جانور

مشابه تبرکان خطا و مردم چین اندسه ماه راه از هر طرف سعادت مملکت است
 و از کلته ده دوازده روز مسافت دارد اکثری از میوه چین را در آنجا آورند
 معدن یاقوت و الماس متعدد در آنجا بسیار می رسد و یاقوتیکه در آنجا بحال
 رسد در کل جهان مثل آن یافت نشود و معدن طلا و نقره و سایر فلزات
 از قبیل آهن و سر و قلع نیز در آن هست و قدغن شدیدا است که از یاقوت
 و الماس بسیارند و بحال خود گذارند و گویند معدن یاقوت منظر لطیف الهی است
 دست زدن را شاید و آنرا پرستش کنند و اگر دانه از آن بر زمین بیفتد
 گرد بردارند و به تجمانه که دارند اندازند و بنامی آن تجمانه را از سی هزار سال
 و زیاده گویند باندرون داخل نشوند و از بیرون عبادت کنند گویند انقدر
 جواهر آید بار و لالی شاهوار در اندرون تجمانه ریخته است که عدد آنرا خداوند
 و بس از ابتدای خلقت تا حال دست هیچ پادشاهان نرسیده و ستم سئوران
 غازیان اسلام نیز در آن دیار نگزیده است از بعض معتبرین که از آنجا آمده
 بودند شنیدم که یکی از مردم دیبایات قدرانی میگردد یکا چه یاقوت ربانی
 از زمین برآمد بقدر یک ذرع دست و در طول و در قطر از ساعد دست گمنده
 بود مرد دهقانی شناخته برداشت و بجان خود برپاوشاه که مطلع شد او را
 بکشت و آن یاقوت را به تجمانه انداخت سوار خبا از بیرون تجمانه گذارند

تا هر چه را خواهند از آن هوراها باندرون اندازند و درخت ساج اقدر
 در آن مملکت بهر سدی که با کل روز زمین برابر کند تجار اطراف جهازات
 بنفایس در آنجا بزنند و در عوض بخر تخته و دندان و فین و شمع و قلع صغری دیگر
 بیارند از هر صغری از همان جنس ده یک گرم گیرند و در بیت المال پادشاه
 انبار کنند و دیگر از آنها پارسند تا خاک شوند انگاه برارند و بدریار بزنند
 و باز بگذارند و هر جنسی که باشد چنین کنند و صغری از آن را بمصرف سازند
 و بکسی نزنند و بغیر از آن چهار جنس مذکوره اگر کسی از تجار صغری از طلا یا نقره
 یا جوهر بزدی برارد و معلوم شود و حکم تقبل او و تاراج اموالش رود و کشتیها
 متعدد و شداد بر گذر امین اند که مردم را برینه کنند و جستجو نمایند رسم نشین
 بر برک و چنان مطهر است که مانند تخته چوب بی نیازگی است از قلم آهن بران
 نقاری کنند و مدار و فائر و کتب و سایر مکاتبات همه بر این است و بنام
 از چوب و فی است مگر تجانه و خانه پادشاه که از سنگ است و این
 علت در شب آتش و جواع وجود ندارد و مقارن غروب آفتاب میادی ندا و در
 آتار آتار آواز بگوشن بر کس که رسد بید زنگ آتشی که دارد خاموش
 نماید اگر همه طعام او نم نخته باشد عله حکام بگویند و بازارها
 کردند و اگر خانه کمان آتش بر نند بخیر در آیند و بجز دیدن آتش

نوشتن در مکتوب

آتش یا چراغ خانه را غارت نمایند و صاحب آن را تعزیر شد بد نمایند و در
 که رایج است پارهای نقره مغشوش اند عیار سه و سه که بدارد و با نهاد آرد
 شود و در مناقحات بوجهی معین و تراضی طرفین عقد منعقد شود و تا هر وقت
 زن بخواهد بماند بیکانگان که در آن دیار و راسیند مردان و دختران و زنان
 خود را بهمانه خدمتکار سه با جرت با ایشان دهند و بعد از رفتن باز میمانند
 و اگر کسی با زنی بدزدی و خفیه آشنائی کند و او را بخت آن خود برد
 شوهر باید پراو هر گاه دختر باشد شکوه کنند حاکم آنزد بیکانه را طلبد و نود
 روپه از وجه مانده ستاند و آن زن را با لکش سپارد و اگر آن زن بار دوم
 باز بجا آید و در وقت شصت روپه جریمه گیرند و بار سوم کسی روپه مرتبه چهارم
 چیرنی بگویند و بهم واگذارند و دو کس که با هم نزاع کنند و یکی دیگر را سیلی
 یا مشت یا چوبی زد و شکوه و شکایت رسید از ضارب چیرنی جزئی
 گیرند و بمضروب دهند و اگر یکی بقصد زدن دست بالا برد و فرود نیاید
 او را قتل کنند گویند احتمال داشت که اگر دست و زد میاید بجائی میگردنت که
 او هلاک میشد دستی که بالا رفتن لامحاله میاید که فرود آید و الا قتل
 و بربخ و سایر علایم جات القدر از آن است که فریدی بران متصور نیست
 ماهی و روغن چراغ خورند و گوشت در روغن راندند و بیکانگان با نوحه

مناکحات پری

مناقشه و کس با هم
در سیکو

روغن برند و کوسفند در خانه کشند چندان منعی در زوج کوسفندان نیست
 و مرغ بسیار است و همه کس خورد بیشتر مردم زبان و مردان برهنه اند
 سائر عورتها دارند و از تو این عجیب است که هرگاه پادشاه در دیوان
 عام یا کجوه و بازار براید مردم همه بر سر افتند و بخوانند تا او بگذرد و کسی
 او را نه بیند و در مجلس نزار او اعظم مادام که پادشاه شسته است و از تو
 خوابیده اند و اگر پادشاه چیزی بکسی گوید او سر خود را بردارد و هر دو دست
 زیر زخ میزند و بجانب او بیند و بعد از اتمام سخن باز سر را زمین گذارد و بگام
 خدمه و عمله و حجاب در مجلس و بیرون مجلس خوابیده اند و پادشاه را نفا
 حکمی است که در هیچ جا عالم نیست اگر بخوابد همه اینهایی را که خواسته اند
 بقتل رساند اعدای سر بر ندارد و همچنان خواسته بقتل رساند جماعت
 انگیسه کوشش بسیار نمودند که در اینجا مکانی بدست آورند در خانه و آن
 ناکت اندازند میسر شد کرات سفر با تحف و هدایا فرستادند و ما را
 رفتند و در عوض قدری کاسه چوبین دادند و قبول نکردند که و کیلی از
 سر کار گینبی در اینجا ماند و پادشاه اینجا خود را مالک کل جهان دانند
 حکایتیکه از پادشاه جغتو زبان زد مردم است در اینجا است هرگاه
 گورنری یا فرماندهان دیگر مکتوب برنگارند وزیر با و عرضه دارد که فلان غلام

در تمام سلیمان طاقه
 کوشش مردم بگو

غلام بالا بادی که فلان مملکت با و مرمت شده عرضه گاشته است
 و هرگاه او یکسی مکتوبی بر نگارد چنین نویسد که از پادشاه سپکو صاحب پیل
 سفید و معدن یا قوت و الماس و طلا و نقره بفلان غلام بالا باد و مطلب
 نگار و وفیل سفید بخرد در سر کار او بمائی و یکم هم برسد و عظیم بآن افتخار نمایند
 و هرگاه بخیلی با کسی دست و دست جمع مردم از صغیر و کبیر بر نا و پسر زمان و مردمان
 بختک روند و باین سبب افواج او بکلی ضعیف نمایند کافور جو و آنه بقدر خود
 و بزرگتر در آنجا هم رسد و از چوب درخت الکجه و دفع موام و جانوران بود
 برای پادشاه تختی سازند که بر آن نشینند و نواید بر سج جانور موزی حتی مکیس
 نزدیکان تخت برود و آبی که از ساق آن درخت هم رسد بخلاف کافور
 گرم است بدرد چهارم در امراض بلغمی مثل فالج و رعشه مالش کنند و
 فایده بسیار بخشد کافور که بقدر برنجی و بزرگتر باشد و آن آبرو بخار و در
 برند و اسبان ابلق هم رنگ در آن بسیار است تند و راموار که کثیر
 بدویدن در راه رفتن با آنها رسد و همه حقیر الحشه و ابلق اند اسب بکرنک
 بزرگ هم رسد در سر کار آصف الدوله و تا بکرنک دیدم که یکی از تجار حکمت
 او آورده بود و بقدر بزرگی بودند و از رفتارشان حکایات عجیب میکردند و
 اعلم در بنگاله و هندوستان روپیه و اشرفی و شغال و نی روی و اج دارد که در

کافور جووانه

هندو

در معاملات این دو رسم داد و ستد شوند و سکههای دیگر از اشرفی صنعی
 و قروش و غیره از قبیل اجناس اند و در کتب رایج مین است و آن
 اشرفی است بقدر حاجت کوچکی چهار روپیه کما بیش قیمت است سکه رایان
 مینو است یکطرف آن تپی است کوچک و در طرف دیگر اسم آن راجه
 که سکه اوست بخط هندوی و در هر سو سکه جداگانه است که بصورت دیگر
 آن زر رایج نیست و اگر کسی بر دهن زر فاحش کند باین سبب بناحواله و در
 رواج عظیم دارد و آنرا هندوی گویند هر کس در چهار قدر زر داشته
 نظر افان دید و از ایشان بپرسد که خواهد کاغذ هندوی گیرد حتی از سکه
 کشید اگر نخواهد باحواله دهند و بعد از رسیدن کاغذ حواله بشرط سکه
 زر بمالند اعم از اینکه شخص خود قطع حواله را برده باشد یا در طی خطوط نزد
 کسی فرستد و گاه هست که قطع کنند ویرا باز بهمان صراف دهند و گویند
 بغدادی و یا این مبلغ را بغدادی شخص سازند مطلوب است او خود دهند
 را فرستند و زر را باو دهند و قبض الوصول از او گرفته آورد و در یکصورت از
 شهری بشهر دیگر بتری و دیهات که در آنها اجناس هم بسند احمدی
 زر نقد بر ندارد و با اینکه امنیت بدرجه کمال است همین هندوی نمایند
 صراف در ازای رساندن زر بخطر خرسه جزئی اجرت دهند و آنرا هندوان

احوال کری منند

منداون نامند و ساعات و دقائق شبانه روز را در این کشور بدینگونه
 تقسیم کنند که اولاً شبانه روز را بهشت قسمت منقسم سازند و هر چه هر یک
 فارسی بروزن هر کویند چنانکه در فارسی پاس نامند و باز روز و شب را
 شصت حصه رصد کنند و هر حصه را کری گویند بجای فارسی بروزن هر
 از قبیل ساعات معومه و باختلاف فضول هر سری را از روز یا شب چند
 کری که در آن فصل مقرر است حساب کنند در زمستان چهار شب را بهشت
 و نه و در تابستان بدان نحو روز را محسوب دارند و تعداد کری را بدینگونه
 کنند که در خانه های مراوا عاظم یا کسین بخوابند چهار کس خدمت معین است و
 بیشتر این خدمت بر ائمه نمود تعلق دارد و جامعین دارند که در اینجا صغیر ناک
 و مدور از برج رسیمانی او نخته است و چگشتی از چوب گذاشته طشتی بر
 از آب کنند و بر آن پیاله از برج که در آن سوراخ کوچکی است بر روی آن
 مانند تقسیم آب که در جاهای دیگر سیراب کند هر گاه آن پیاله از آب پر شود
 و غرق کرد و یک کری گذاشته باشد و از آن چگشت چوبی بر آن صغیر نهند که
 صدای آن بسا فتی رود و بهمسیا یکان و اطراف آواز رسد و همچنین از صبح
 شروع کنند تا یک پر بگذرد و بعد از نواختن عدد که بجهت آن به دوران
 فصل معین است همان عدد را مکرر کنند و این غیرت جلد تر نوازند و اندکی تأمل کنند

یکی بقوت زنده علامت یکپه روز است و در دو پاس عدد کریهائی آن
 دو پاس را مکرر کنند و در مرتبه بقوت نوازند و در سه پاس نیز یکستور
 سه مرتبه بقوت زنده تا شب شود و نگاه عدد کریهائی تمام روز را عاده کنند
 و چهار مرتبه در آخر نوازند علامت آنست که روز تمام شد و آنرا اگر گویند
 بر وزن سحر و شب را نیز چنین کنند و صبحی که بجزرند و بعد از گذشتن یکسره
 یاد و بهر پاسه هر قدر کری بگذرد آنرا نوازند و بعد از آنکه تا ملی یا زکی
 یاد و تا پاسه نوازند تا موعدهم کرد که از پیر اول یاد و م یاسوم اینمقدار
 کری گذشته است و در تقاویمی که دارند ساعات و دقائق کمتر نویسند
 خاطر تقاویم الهی که بجز آن تقویم رومی کمتر رواج دارد کری نگارند و آنرا
 شصت جهت تقسیم کنند و هر حصه پنجاه یا سی و فارسی بر وزن خل و در بعضی اماکن
 تعداد کری شصت دارند که در آن ر یک بر کنند و او نیز در هر گاه از آن شصت
 شصت دیگر اندیکری منقصی شد بخوی که معمول فارسیان و در سال هفت
 زمان بوده است و آنرا شصت ساعت کفشدی و از رسوم شایع این کشور
 است الحاق لفظ صاحب بام هر کس در تقریر و تحریر اعم از رجال و نسا و آنرا نو
 از تعظیم دانند و بجدی مبالغه کنند که اسم احد را از اعالی و ادانی بدون جا
 نگویند و ننویسند و خوردن پان که بعضی آنرا تنبول گویند در تمام مملکت

مملکت عجیب رواجی دارد مردان و زنان بزرگ و کوچک مسلمان و هندو شیخ
 و شاب همه وقت خوردند و بعد از طعام و خواب و استعمال سنونی که از براده
 آهن و اجزای دیگر بخته سیاه کردن دندانها سازند و آنرا مسی گویند کبیر
 و سبن مصلح خوردن آنرا از لوازم دانند و سایر اوقات نیز تکلفا خوردند
 هندوان خاصه رابان و اعظم و ران اکثر کنند و قائم مقام شراب گویند
 و در روح آن عظیم مبالغه کنند و آن برکی است شبیه برگ ترنج و نارنج باشد
 و اندک تلخی بر درختان دیگر پیدا و بالار و دریا بخته سرد درختی خوبی نصب کنند
 و از افتاب و باران هر دو بان آسیب رسد و این سبب برزراعت آن
 سفهای کبری بندند تا از آسیب محفوظ ماند و درین دارا فی مسقط بسیار است
 و در آن دو مملکت نیز خوردند و بعضی با کن ایند بار مانند عظیم آید و بعضی
 دکن بنکو بعل آید شکنده و بجرم و از آن بومی میجاک آید و این قسم خاصه امر
 و بزرگان است و از آن چند ورق با قدری فلفل شکوب و مقداری اکب
 و اجزای دیگر خورند لب و دهن را سرخ کند و آنرا خاصه و زمان از محسنا
 شمارند بدرجه اول کرم و خشک و بخته تقویت لثه و سخی گوشت بن و دندان
 و قوت معده و کبد و نیکو فی رنگ رخسار و تغییر زائقه بعیدیل است و عرق
 آنرا نیز گیرند و بکار برند و بخته نخمه و سود بهضم و گران فی غذا بغایت مفید است

مزدخشان هند

و بخوی که گذشت خاصه ایندیار است که در جانی دیگر بهم نرسد یا کمتر بعمل
 آید منجک و دارچینی و جوز بو او بسیار و سیل و فلفل سیاه و سفید و سوز
 و نارگیل و فلفل دانه و درخت تارونی شکر و طاووس و طوطی و میمون و
 کرب زباد و در تفصیل هر یک و شرح آن سخن بدرازی کشد و فایده تصور
 نه و مورخین و اطباء ی عجم بسبب عدم اطلاع بر این بیت و شکل هر کدام سخنان
 و دراز کار بسیاری نوشته اند بجز فلفل سیاه و سفید را اثر بگردخت دانند
 چنین نیست هر یک را براسه و حتی علیحده است نارگیل و فلفل مشابه اند بجز
 خراب و بهمان نحو کادی برارند و شکر و هند مگر اینکه ساقه و درخت فلفل صاف می باشد
 حکیم محمد مؤمن اصفهانی کشابنی صاحب تحفه المومنین در این بیت چه فوزه بنویسند
 که نرسد است در غلافی چنین و چنان و ظاهر این است که در خواندن
 است باینه و این تعریف بر ضووح می بوند که حکیم دانشمند سرد و را اند
 است چه میان جلا فوزه و اینه، سیچگونه مشابهتی و مناسبتی نیست
 و شکر را گویند عصاره است از قبیل شیرخشت و ترنجبین که بر برگهای فی شکر
 منجمد شود و غیر از این است فی شکر را در عصاره ناما مانند کنجی بیفشازند و
 عصاره انزالیزند و بقوام آورند تا شکر بعمل آید و طاووس که جانوری است
 معروف بغایت تکلیل و نیکو اندام خاصه هرگاه چتر بنزند آنقدر الوان مختلفه

شکر

طاووس

مختلفه و نفوسش بد بیه در آن بیدار کرد و که هیچ مصطورانی مانند نباشد که در آن
 متخیر و سرگردان نماند هندیان گنبد داشتن آنرا در خانه یا بدین دانند و در باغها
 نگه دارند مورخین در تناسل آن گویند که ماده اش اشک چشم نر را خور و و
 آبتن شود و آن مثل سایر طیور نر و ماده با هم جفت شوند و بیضه هندی و برآند
 و طوطی و سینا که بر آفتاب فصیح از طوطی است تبریت و تعلیم بعضی کلمات بد سوار
 گویند و هر چه بزبان که بآنها بیاموزند حکم کنند و در آثار مورخین است
 منقول از بعضی فضلا که بجهت یکی از سلاطین و یا لاله یا بنو امیه که درست و خاطر
 نیست یکی از تجار طوطی و کلاغی پیشکش گذاریند که طوطی سوره تسبیح بخواند
 و کلاغ سوره سجده و بموضع سجده که رسیده بود بسجود میرفت میگفت سبحان
 لك سوادى و اطمان باک نوادى انتهى و طوطی بهر حال چار و ناپا
 خواندن سوره مبارکه که بسر احتمال ضعیفی میرود و در کلاغ محال است که
 چنین باشد چنان جانوری است وحشی که بیسچگونه انس بگیرد و هرگز
 رام نشود و اگر آنرا صید کنند و نگهدارند اعم از قفس یا جره که نتوانند پرید
 نزدیک آب و دانه نرود تا هلاک شود و مکر این حالت از آن تجربه شده است
 و کرب زباد را مشک بلبل نامند بزبان هندی بلبل کبیر اولیین تشیده
 ثانیه گریه را گویند آنرا حرکت و برقصانند عرقی کند که با پای آنقره

طوطی و سینا

از آنگیزند و همان است ز باد و مهتابان استعمال آنرا بقایت مکرر و هوارند
 و آن بصورت کمر بیهلی است اندک که دراز تر و پارکتر بیشترن اقسام آن
 سیاه رنگ آن است که بسرخ زرد و زباد مانند چرک بدن بران چسبیده است
 خاصه در اینها و حوالی و م آن بیشتر از جایهای دیگر دارد و نخل خراب و اکثری از بلاد
 هندوستان روید و بلند شود اما نمزند و بسیار نیاید در اعلامی آن زخمی زنند
 و ظرفی بران بندند آب بسیاری بر آید آنرا جوش دهند و شکر بعمل آورند و
 با بجمده در شرح اوضاع مملکت وسیع فضای چسبیدی اگر از جای عنان شود
 بعمری فرغ ازان حاصل نیاید تا اینجا بهین قدر اقتصار رفت و باز در طی احوال
 نیمی دیگر خواهد آمد در کلکته بودم که آخری والا که رسید محمد جعفر از لکهنو مقصدا
 شفقت برادرانه که در در میان کشور شنیده بود و کلکته وارد و بیخس لقا
 آن برادرینکو خصال که منتهای امانی و آمال بود رسیدم چندی تشریف
 داشتند و بعلت بد آب و هوایی کلکته باز بکهنور روانه شد و عزا ده عالی مقدار
 سید محمد مهدی ارتحال دغان معظم که پیوسته مولش بود آنهم بکهنور روانه گردید
 دوران سال غلامی عظیم در کل قلمرو دکن خاصه در حیدرآباد بدید آمده بجزه
 از برون اسم نان بود یعنی می خوردند و از حسرت آن بقصر انقاج چشم سفید
 میکردند و طنازا که بلورینه کام و دین را آوده نمی ساختند به پوست درختان انقاج

ورود و آخری سید جعفر
 از لکهنو

غلامی کن و غلام
 خواستن

افتاد و بودند فزع اکبر و شور محشر بر پا بود هر روزه خلقی انبوه طعمه خاک
 و صدای گرسنگان بزرگه افلاک می رسید عاظم تدبیری که اندیشیدند
 این بود که بمن نوشتند که هر قدر تو انم برنج و سایر غله جات از کلکته بر جهازا
 روانه مجلسی بندر نایم تا از اینجا بجد آبا و جابای دیگر برید و چون در این کجا
 اجبای عجزه و مساکین بود با قصی الغایه کوشیدم و علاوه بر بیماری که عارض
 شده بود کلفتی عظیم کشیدم تا بقدریکه ممکن بود فرستادم و بلا فاصله
 اخوی شیخ محمد علی را بجهت انجام بعضی خدمات روانه بنارس نمودند و من
 کلکته تنها و بیکیس و دراز باران و درباران اندم تب نوبه عارض شده شبانه
 روزی دوبار آخر روز و آخر شب تب میشد و بعد از دو سه ساعت مفارقت
 می نمود اطبا معالجه می نمودند و فائده نمی بخشید بکج دار و میر میگذشت
 و پسب تنهائی بر آمدن و بجای ویر رفتن میسر نبود تا اینکه اخوی موصوف
 امون بنارس را ب انجام رسانیده برگردید و درازامی آن همه نیکو خد متها مور و تحسین
 آفرین روسامی دکن و ب خطاب خانی سر بلندی یافت و از انروز بجهت علیخان
 اشتهار دارد و در سال قبل آقا محمد ولد مرحوم حاجی علی بن حاجی ابراهیم
 اصغهبانی قمش را که در حجر تربیت مرحوم اخوی سید محمد شفیع و خاکسار تربیت
 شده بود از بصره طلبیده بووم او نیز وارد شد و من بچنان رنجور و بیمار بودم

شروع بیمار
 صعب در کلکته

بجست تبدیل آب و هوا خود با متعلقان همچو رفتم میرزا محمد جعفر ولد مرحوم
 میرزا محمد کاظم خان اصفهانی که جوانی که جویند و بین با اخلاق است تکلیف سکونت
 بخانه خود که والد او در عهد حکومت خویش بهو کلی و چو به بر لب رودخانه
 و نهایت تکلیف ساخت و در آن نواح بان پاکیزگی و نشست کثرت خانه است
 نمود و آدم و چندی مانند فائده مترتب نشد و همچنان بیماری شدت
 می نمود در آن شهر را در بود میرزا محمد مهدی طبیب که والد او از جماعت
 انشا و خود در شاه جهان آباد و کهنه بهار آمده است فاده از انطبای
 امر و بوم فرموده احدی طبیبی بنگال می نمود نزد من آمده اش بهرینه
 و انشا سغانه نمود و شروع کرد قدری از معالجه او عوارض رو با خطاط
 آوردند خوبی که می خان کاهی در چهره نزد من و کاهی در کلکته بانجام امور
 محنتی می برداشت که در این بین انیسیر نورتر در کلکته شده لار دکارن و لار
 سابق الذکر روانه فرستاد بجای او سر جان شور کورنری سعین شده وارد
 گردید و مرا از چو به رسید به ضرورت میرزا محمد مهدی را با خود آورد و کلکته
 آدم و تار بنگال و آن نواح بود میرزای موصوف با من بسیر میر و جدائی اختیار
 نکرد و در شهر نکات آن و سایر علوم نیز خالی از ربط نبود سر مانند لار و خطاط
 که در فرنگ با عالم و بنده از لار و لیت تراست و جان شور هم است و می

میرزا محمد
 طبیب

در و در شهر
 کلکته